

مستند بی سند!

مستند «خط و نشان رهبر» بعد از یک هفته تبلیغ نهایتاً در مورخه شنبه 26 شهریور ماه (90) از تلویزیون فارسی BBC پخش شد. علی رغم این گویا ایرانیان در داخل کشور بدلیل پاراتیزه شدن امواج BBC موفق به دیدن این مستند نشده اند.

هر چند مستند مزبور کوشیده بود در این اثر زوایای تاریخی و تحلیلی از «چگونگی به قدرت رسیدن» و (بقول تهیه کننده این مستند) «چگونگی حذف رقبای آیت الله خامنه ای»! در مقام رهبری جمهوری اسلامی توسط ایشان را به تصویر بکشد. اما به صراحت می توان به ایرانیانی که موفق به دیدن این مستند نشده اند این بشارت را داد که با ندیدن این مستند هیچ چیزی را از دست نداده اند!

آشنایان با دنیای رسانه های حرفه ای به خوبی بر این نکته وقوف دارند که شبکه تلویزیونی BBC جهانی یکی از معتبرترین منابع در تهیه مستندهای سیاسی و تحلیلی و تاریخی و جغرافیائی و علمی و هنری است تا جایی که مستندهای تصویری این رسانه تا آن اندازه از اعتبار برخوردار است که محققین و دانشجویان دانشگاه های معتبر جهان با افتخار مستندهای BBC جهانی را مرجع و رفرنس پژوهش های خود قرار داده و می دهند اما علی رغم این، نسخه فارسی این رسانه با گذشت قریب به 3 سال از آغاز فعالیت اش تاکنون نتوانسته حتی یک مستند ماندگار و قابل اعتنا و برخوردار از استانداردهای حرفه ای جهان رسانه را به مخاطب عرضه کند.

مستند «خط و نشان رهبر» نیز مشمول همین شلختگی بصری است که به جرات می توان تمامیت آن را در مثنوی «کات & پیست»! ناشیانه جمع بندی کرد.

ظاهراً عوامل سازنده فیلم با تاسی به آن لطیفه انگلیسی که می گوید: وقتی یک اسکاتلندی دگمه ای پیدا کند آن را به خیاط می دهد تا برایش کت و شلوار بدوزد! تهیه کنندگان مستند مزبور نیز به اعتبار در دسترس بودن یک خواهرزاده و یک پسر دایی از آیت الله خامنه ای در خارج از کشور حجت را بر خود تمام شده دیده و تصور کرده اند صرف نشان دادن آن مشارالیها در مقابل دوربین، اعتبار و سندیت لازم را به گزارش خواهد داد. این در حالی است که BBC چهره های موجه و معتبری چون عطاالله مهاجرانی در لندن یا حسین موسویان را در نیوجرسی در دسترس داشت که سالها در بالاترین سطح و از نزدیک با آیت الله خامنه ای حشر و نشر داشته اند و می توانستند مطالبی دست اول و بکر و قابل اعتنا از وجوه شخصیتی آیت الله خامنه ای را

به مخاطب منتقل کنند. جز آنکه بپذیریم «ایشان» در صورت دعوت BBC عامدانه قصد شرکت در چنین مستندی را نداشته اند. دیگر شاهدان موجود در مستند مزبور نیز فاقد حرفی نو و قابل اعتنا در «خط و نشان رهبر» بودند و ظاهراً نقش شان صرفاً در حد «جوری جنس» تعریف شده بوده.

بیننده مستند «خط و نشان رهبر» در حالی به تماشای این مستند در شامگاه شنبه نشست که پیشتر و در برنامه 60 دقیقه با رپرتاژ آگهی آن توسط «بزرگمهر شرف الدین» تهیه کننده مستند مزبور مواجه شد که این بشارت را به بیننده می داد که کلیه مطالب ارائه شده در «خط و نشان رهبر» برخلاف سنت BBC که اتکای بر منابع تائید کننده دو گانه دارد اما در این مستند از باب محکم کاری مطالب ارائه شده را از 3 منبع معتبر تائیدیه گرفته اند. همین تاکید بر «منابع ثلاثی» توقع مخاطب را بشدت افزایش می داد که یحتمل در «خط و نشان رهبر» شاهد دریائی از اطلاعات ناب و بکر و دست اول خواهیم بود. اما شوربختانه پایان مستند حکم آب سردی بر قامت بیننده شد.

به ضرس قاطع می توان گفت مستند مزبور نه تنها حامل هیچ حرف نو و نشنیده ای برای آشنایان با تاریخ تحولات سیاسی ایران معاصر نبود بلکه در فرازهایی از آن می توان رگه هایی از ناآشنائی تهیه کننده با بدیهیات مبانی اسلامی را نیز ردیابی کرد که نمونه برجسته آن انتساب این جمله معترضه به آیت الله خامنه ای بود مبنی بر آنکه: ایشان بجای پاسخگوئی به تاریخ خود را پاسخگو به خدا می دانند!

ظاهراً تهیه کننده متوجه نیست که پاسخگوئی به خداوند از مسلمات دین اسلام است و تعلق به آیت الله خامنه ای ندارد!

در فرازهایی نیز تهیه کننده ناشیانه سطح مستند خود را از سیاست به فکاهی می کشاند و تعلق خاطرات شخصی خود را با اعتماد بنفسی کامل و با زبان «فکت»! به پیشانی مخاطب می کوبد و مخاطب را نیز ملزم و موظف به تبعیت می کند که نمونه برجسته اش، آن بخش از مستند است که نریشن خوان با قاطعیت و بدون احساس نیاز به ادله یا ارائه حجت یا قرائنی می فرمایند:

اعتراضات خیابانی بعد از انتخابات ریاست جمهوری سال 88 در ایران، نقطه آغاز جنبش های اعتراضی در کشورهای عربی در خاورمیانه شد! بیننده نیز موظف است تا چشم بسته این فتوا را بپذیرد!

جالب ترین بخش مستند مزبور آنجاست که اهتمام تهیه کننده صرف تبیین چگونگی روند حذف رقیبان آیت الله خامنه ای توسط ایشان از فردای انتخاب شان به سمت رهبری جمهوری اسلامی است.

این ادعای ناشیانه مشابه همان ادعائی بود که در فردای بالا گرفتن اعتراض های خیابانی به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری سال 88 توسط

سبزه‌ها در تهران مطرح شد مبنی بر آنکه این انتخابات کودتای رهبری بود!

همان طور که در آن تاریخ سبزه‌ها نتوانستند یا نخواستند به این سوال پاسخ دهند که:

با توجه به آنکه کودتا در ترم‌های تعریف شده محافل آکادمیک سیاسی ناظر بر سلطه قهرآمیز «یک بخش ذیل قدرت» جهت تصاحب «کل قدرت» است چگونه رهبری ایران که خود در راس قدرت است باید برای تصاحب قدرت کودتا کند؟!

در مستند «خط و نشان رهبر» نیز تهیه کننده، بیننده را متحیر گذاشته که وقتی آیت الله خامنه‌ای از فردای فوت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی توسط مجلس خبرگان به بالاترین مقام و قدرت سیاسی ایران منتصب شد دیگر باید دلنگران کدام رقیب باشد که اهتمام‌اش صرف حذف چنان رقبائی شود؟!

از تمامی اینها گذشته، اگر با هر توجیهی بتوان فقر و ضعف بضاعت تاریخی موجود در این مستند را غمض عین کرد اما در تحلیل نهائی نکته مهم و برجسته و قابل تشخیص در «خط و نشان رهبر» فقد حداقل بی‌طرفی قابل انتظار در یک مستند سیاسی و حرفه‌ای از این نوع بود.

تهیه کننده و سفارش‌دهندگان «خط و نشان رهبر» از ابتدا و بوضوح با این پیش‌فرض کاملاً مشهود وارد ماجرا شده بودند که:

خامنه‌ای مستبدی است که بر خلاف خواست میلیونها نفر در خیابان‌های تهران که یک چیز را می‌خواهند اما او چیز دیگری می‌خواهد» (جمله آغازین مستند)

بدین ترتیب تهیه کننده جوان و بعضاً عاطفی این مستند در کنار سردبیر اجرائی و علی‌الظاهر با تجربه آن (صادق صبا) در کمال بی‌پروائی از همان ابتدا داوری خود در فیلم را با وضوح و بی‌اخلاقانه و بصورتی کاملاً غیر حرفه‌ای به پیشانی مخاطب می‌کوبند.

البته و قهراً می‌توان برای عوامل تهیه کننده مستند مزبور این حق را قائل شد که شخصاً از جمهوری اسلامی و رهبری جمهوری اسلامی متنفر باشند. اما به همان سیاق نیز نمی‌توان به ایشان این حق را داد تا با اتکای بر رانت یک رسانه دولتی از «حُب و بُغض‌های خود» برنامه‌ای را تولید و بر روی آنتن بفرستند که تبعات آن محدود به عوامل و دست‌اندرکاران آن نمانده و جمیع کارمندان ایرانی آن رسانه را شریک جرم خویش کرده و ایشان را همراه خود برخوردار از دوسیه اپوزیسیونی نزد حکومت مستقر در تهران کنند.

طبیعتاً با پخش این مستند جهت‌دار، غیر حرفه‌ای و مغرضانه اکنون جمیع کارمندان ایرانی این رسانه از چشم حاکمیت ایران شریک جرم محسوب شده و شوربختانه برای بازگشت خود به ایران باید منتظر

آینده ای بدون جمهوری اسلامی را در افقی تخیلی چشم انتظاری کنند. همین امر این حق را بازتولید می کند تا از فردای پخش این مستند ضعیف و جهت دار دیگر کارمندان BBC فارسی عوامل تهیه «خط و نشان رهبر» را شماتت کنند که چرا هزینه عمل خود را چنین ناسنجیده و نابلدانه و بی مجوز به حساب جمیع پرسنل واریز کرده اید؟ طبیعتاً بخش قابل اعتنائی از پرسنل BBC در پیوستن به این رسانه فاقد انگیزه های سیاسی یا اپوزیسیونی بوده و صرفاً در جستجوی کار به این رسانه پیوسته اند اما اینک و ناخواسته و از طریق چنین تولیدات مغرضانه و سیاسی کارانه ای در عداد اپوزیسیونی قرار گرفته اند که از اساس تعلق خاطری به آن نداشته و ندارند. در مجموع مستند «خط و نشان رهبر» اثری ضعیف و غیر قابل اعتنا برای محققین و پژوهشگران حرفه ای و آشنا با تحولات سیاسی ایران بود و ترش یا شیرین این مستند تنها توان آن را دارد تا ذائقه کسری از بینندگانی را تحریک و تامین کند که در جهان سیاست و تاریخ تحولات ایران ابجد خوانند و طبیعتاً چنین واریته هائی توان آن را دارد تا ایشان را به وجد آورد اما به قطع و یقین «خط و نشان رهبر» در کنار مستند هائی دیگر از جمله «خیام، نابغه پرسشگر» و «ایران من» و «شجریان پژواک روزگار» و «مصاحبه با اسماعیل خویی» پرونده ضعیف و غیر قابل افتخار برای رسانه ای است که در جوارش BBC جهانی ایستاده که مملو از مستندات مانا و معتبر و قابل ارجاع به محافل آکادمیک و مراکز تحقیقاتی معتبر جهان است. داریوش سجادی

خیابان تراپی!

مبارزه نیروی انتظامی ایران با بدحجابان ماهیتاً تفاوتی با جمع آوری اراذل و اوباش از سطح شهر ندارد!

کلام نخست:

اینکه فرمانده نیروی انتظامی ایران طی هفته گذشته و با آغاز فصل گرما مجدداً خبر از برخورد شدید پلیس با بدحجابان در سطح شهر

داد. چنین امری حکایت از آن دارد که دور جدیدی از پیکار کم حاصل و قدیمی «گرمه ها و دلبرکان» آغاز شده اما با این تفاوت که این جدال طویل المدت و ناکام تدریجاً به مرزهای مضمّنز کنندگی می رسد. صرف نظر از برخی هنجار شکنی ها و بدپوشی ها و اطوار و رفتار نامتعارف جوانان که باید آن را به حساب شادی خواهی و بازیگوشی و توجه طلبی های مقتضای سن جوانان گذاشت. بازیگوشی هایی که حکومت می تواند ضمن برسمیت شناختن «ریشه های آن» با بالا بردن دُر درایت و ذکاوت اش در برخورد با چنان جوانانی، بستر بروز و ظهور و حصول «بهداشتی و اخلاقی و کم هزینه» چنان شیطنت های جوانانه ای را فراهم کند. اما نمی توان کتمان کرد که کسر بزرگی از هنجارشکنی های موجود در سطح شهر اعم از بدپوشی تا اوباش گری محصول مستقیم اختلالات عاطفی و بیمارهای روانی مبتلایان است.

هر چند کماکان و بعد از 32 سال برخورد سلبی و ناکام حکومت با بد حجابان هنوز هم می توان معترض ضعف «رویکرد اغنائی حکومت» در تبیین و تفهیم چرائی شایسته و بایسته بودن حجاب و عفاف نزد بانوان شد اما ابرام 32 ساله برخی از بدحجابان در ماندگاری بر بدحجابی را نیز می توان حکایت از نوعی لجاجت تلقی کرد. لجاجتی که خود مولود و محصول یک بیماری و نارسائی عاطفی است.

طبعاً چنانچه قرار بود این دسته از بدحجابان در بستری مفاهمه آمیز، یک بار و برای همیشه از صرافت تن نمائی و جلوه فروشی خیابانی بگذرند 32 سال گذشته باید این فرصت را برای متقاعد شدن ایشان فراهم می کرد.

چنین بد حجابانی چنانچه تن به این واقعیت غیر قابل کتمان می دهند که:

«سکس ذاتی است غیر ارادی و با شرح وظایف و چگونگی معین که مکانیزم تداوم بقا با چاشنی لذت بین زن و مرد را تضمین کرده» چاره ای ندارند تا به لوازم این واقعیت نیز خاضع باشند که: «بد حجابی بمعنای جلوه گری تنانه و ارائه خدمات «حض بَهَر سکشوال» در جلوت و به غیرمحارم چیزی نیست جز استفاده جانبی و نامشروع زنان از ظرفیت معطل مانده جاذبه سکشوال شان در فضاهای ناموجه»

چرائی شکل گیری بدحجابی در مقام یک بیماری روانی و نارسائی عاطفی در کنار چگونگی برخورد بانوان با پدیده حجاب دو بحث مختلف اما مکمل است که می تواند حُکام و بانوان بدحجاب را بر سر رعایت حجاب به یک توافق مرضی الطرفین برساند.

بدحجابی نوعی بیماری نزد کسری از بدحجابان است که در رنجش از یک نارسائی عاطفی می کوشند با توسل به «جلوه فروشی خیابانی» ضمن

آوردن بیماری خود به سطح جامعه با توسل به «خیابان تراپی» برای خلجان روح آزرده خود «التیام جوئی» کنند.

منشاء این بیماری را می توان در سه سطح ردیابی کرد:

در وهله نخست این بیماری محصول سیکل معیوب «نظام مرد سالار خانواده ایرانی» است که در آن «زن» چه در مقام دختر خانواده و چه در مقام همسر از حق مشروع و نیاز روانی - عاطفی مورد توجه بودن محروم نگاه داشته شده. همچنانکه «فقر» اعم از «فقر مالی» تا «فقر فرهنگی» نیز می تواند به عنوان دو عامل مکمل در بدخیم شدن این بیماری نقشی موثر را ایفا کند.

توجه طلبی «گرانشی» است که در نهاد انسان اعم از زن و مرد بشکلی ذاتی تعبیه شده. مٌرتفع کردن این «نیاز ذاتی» در بستری سالم و مشروع این فرصت را به فرد می دهد تا ضمن طی کردن مراحل رشد و تکوین طبیعی شخصیت، از بسآمدی سالم نیز در ورود به اجتماع برخوردار شود.

هم آن دختر خانمی که از طریق تن نمائی خیابانی «روان پریشی عاطفی خود را» در سطح شهر بروز می دهد و هم آن جوانی که با «اوباش گری» خیابان را محل تخلیه عقده ها و مطالبات سرکوب شده اش می کند. هر دو دختران و پسران خانواده هائی هستند که در ایامی که از حیث عاطفی محتاج توجه و دیده شدن از سوی والدین بوده اند، از چنان موهبت لازم و مشروعی محروم مانده اند.



همچنانکه حضور تن نمایانه و جلوه گرانه و بدحجابانه کسر بزرگی از زنان متاهل در سطح شهر را نیز می توان به حساب سردی مناسبات زندگی زناشوئی ایشان گذاشت. چنان زنانی عمداً یا قهراً از طریق کوشش برای دیده و ستایش شدن «ولو با توسل به تنانگی و جلوه فروشی

خیابانی» در جستجوی پُر کردن «خلاء بی توجهی همسر» با توسل به نگاه ولو طمع ورزانه ستایشگران خیابانی اند. دختر خانمی که در کانون خانواده «مرد سالار» برخلاف انتظار و در تمام ایامی که توجه و حمایت و تشویق را از والدین اش توقع می کرده، خود را صرفاً در کانون حیم و عمیقی از منع ها و نکردن ها و نگفتن ها و نرفتن ها و ندیده شدن ها و محرومیت ها یافته طبیعتاً چنین دختری تدریجاً مُمیدل خواهد شد به حجم عمیقی از نیازها و توجه هات سرکوب شده که در خروج از خانه و مواجهه با اولین نگاه یا کلام ستایش گرانه بدون توجه به کیستی و چرائی و انگیزه ستایشگر، احساس رضایتی عمیق از دیده و فهمیده و اهمیت داده شدن می کند.

قبلاً نیز بر این نکته ابرام کرده بودم که آمار بالای ورودی و خروجی کسر بزرگی از دختران ایرانی در دانشگاه های کشور (ایضاً آقا پسران) از حیث محتوا ارزش افتخار کردن و اسباب بالیدن را برای مسئولین وزارت علوم نمی تواند فراهم کند.

دختر خانمی که در کانون خانواده کمترین محلی از اعراب جهت «درخشیدن» و «مطرح بودن» و «مورد توجه قرار داشتن» نداشته و تنها خود را در زندانی از منع ها می بیند.

ایضاً دختر خانمی که بیرون از خانه نیز محروم از امکان فراغتی مطلوب و تفریحی مشروع و درخششی مقبول باقی مانده، قهراً برای چنان دخترانی دانشگاه یگانه پناهگاه بمنظور تامین مطالبات توجه طلبانه خواهد شد.

طبعاً تلاش وافر چنین دخترانی جهت ورود به دانشگاه قبل از تحصیل علم، صرف یا بش سرپناهی بمنظور چهار سال راحت باش و فرار از همه آن محدودیت ها و بی مهری ها و بی توجهی ها می شود. پناهگاهی که بستر دانشگاه را برای ایشان قبل از کانون جویش علم، مُمیدل به سالن مد و جلوه گری و خودآرائی می کند. چهار سالی که هر اندازه از حیث فربه شدن تجربیات و آموخته های ایشان در حوزه مشاطه گری و خودآرائی و جلوه فروشی مثال زدنی است اما از حیث محتوای علوم مکتسبه و تخصصی فاقد کمترین محتوا و اعتبار و اعتناست.



«فقر مالی» در کنار «فقر فرهنگی» نیز عواملی هستند که چه بصورت مستقل و چه بصورت مکمل در عمق بخشیدن به این بیماری «امداد رسانی» می کنند.

چه فرزند خانواده فقر که والدین اش در تکاپوی تامین معاش «تمام وقت» بیرون از خانه در جستجوی تامین نیازهای اولیه خانواده بوده و سهم کودکان از این والدین تنها تنی خسته و فرسوده در آخر شب است که عملاً رمقی برای دست نوازش کشیدن و تامین نیازهای عاطفی فرزندان را ندارند و چه فرزند آن خانواده ای که علی رغم مکنت مالی والدین، اما فقر فرهنگی ایشان مانع از آن شده تا ازدواج و تشکیل خانواده را بر بستری از شعور فهم کنند و یگانه رسالت پدری و مادری خود را صرفاً در اطعام چرب و ابتیاع تن پوش فاخر برای فرزندان شان فهم کرده اند بدون آنکه شعور آن را داشته باشند که فرزند قبل از لباس و خوراک خوب، محتاج رشد روان و شخصیتی سالم از طریق توجه و بذل محبت و عطوفت و دادن شخصیت به ایشان است.

فرزند چنان خانواده ای چه دختر باشد و چه پسر در تحلیل نهائی مبدل به جامعه ستیزانی شرور خواهند شد که هر کدام بسته به استعداد و خرده فرهنگ خود، خواهند کوشید انتقام شان از مضایقه همه آن توجهات و عواطف متوقع از والدین را از طریق دهان کجی و ساختار ستیزی و هنجار شکنی و اوباشگری و قانون گریزی و ایضا و ندالیزم و هولیگانیزم تشفی خاطر دهند.



قابل انکار نیز نخواهد بود که پارسا کیشی و تنزه طلبی آمرانه حکومت نیز «مزید بر علت» جهت عمیق یافتن این سندرم اجتماعی خواهد شد.

بالغ بر ده سال پیش که بمناسبت پایان سال تحصیلی، مدیریت دبستان فرزندان محل سکونت مان اقدام به برگزاری جشنی در سالن اجتماعات دبستان مربوطه کرده بود. دانش آموزان دوازده ساله که از قضا فرزند یکی از دوستان اینجانب نیز در میان ایشان بود نمایش کمدی و هنرمندانه را برای حضار اجرا کردند. نمایشی که فرزند مزبور نقشی محوری را در آن به عهده داشت و انصافاً با هنرنمایی خود همه حضار را به وجد آورد و در پایان مراسم حضار با کف زدن هائی ممتد بنحو احسن از این نوباوه هنرمند قدردانی کردند. تنها نکته قابل تاسف آن بود که پدر ایشان در آن جشن حضور نداشت و فردای آن روز که ضمن تمجید از هنرمندی آن نوباوه به پدر ایشان گفتم:

شب گذشته بودنت و تشویق فرزندت از کف زدن و تشویق همه حضار برای فرزندت ارزشمندتر بود و از این طریق یقین حاصل می کرد اسباب توجه و افتخار پدرش شده و این اثری مستقیم در تقویت حس اعتماد بنفس اش می گذاشت.

متأسفانه پدر آن فرزند در پاسخ تنها به این نکته کفایت کرد که: اولاً حوصله این مجالس را نداشته و ثانیاً همین که خورد و خوراک و پوشاک شان را فراهم می کنیم تکلیف اضافی از ایشان ساقط است! استدلال محیرالعقولی که 8 سال بعد و زمانی که به ایشان خبر رسید فرزندش به اتفاق چند نفر دیگر از دوستانش به اتهام خرید و فروش

مواد مخدر در بازداشت پلیس بسر می برد! نتوانست و نمی توانست
ایشان را در پاسخ به چرائی این پرسش یاری کند که:
من که هر چیزی که فرزندم خواست برایش مهیا کردم!
طبیعی است جوانی که در کودکی محروم از توجه والدین مانده بعد از
ورود به جامعه از هر گونه توجهی ولو توجه دوستان ناصالح و
رفتارهای ضد اجتماعی، آغوش گشائی می کند.
بر این اساس است که می توان مبارزه نیروی انتظامی با بدحجابان را
از «موضع مبارزه با بیماران» قابل قیاس با مبارزه و جمع آوری
اراذل و اوباش از سطح شهر دانست.

دوم آنکه:

فرای وجوب عقلی یا شرعی و یا اخلاقی ضرورت و شانیت حجاب، از یک
نکته نیز نباید و نمی توان غفلت کرد و آن اینکه التزام به حجاب
در ایران قبل از هر چیز یک «قانون شهروندی» است.
بدیهی ترین تعاریف از مشروعیت سلطه قانونی حکومت و تمکین طبیعی
شهروند ناظر بر رعایت اصل «شهروند خوب» است.
موافقان یا مخالفان با حجاب صرف نظر از همه ادله عقلی و شرعی و
اخلاقی در یک نکته نمی توانند شبهه کنند و آن اینکه رعایت حجاب
اسلامی در ایران یک «قانون» است.
یعنی همان قانونی که حکومت را ملزم می کند بدون اغماض و با
اقتدار اقدام به مبارزه و جمع آوری اراذل و اوباش از سطح شهر کند
و شهروندان نیز به استقبال آن می روند. ایضاً سلطه مشروع همان
قانون به حکومت این حق را می دهد که بمنظور حفظ نظم قانونی و
تعریف شده در اجتماع، اقدام به برخورد با پدیده بدحجابی در سطح
جامعه کرده همچنانکه شهروندان اُنات نیز مکلف به رعایت این الزام
قانونی می باشند.

شهروند قانون پذیر، همان شهروندی خوبی است که بدون عنایت به
خوشآیند یا بدآیندش از قانون مصوب، التزام عملی به آن دارد.
طبعاً شهروندان در عین رعایت قوانین مصوب کشور می توانند مخالف
یا معترض برخی از قوانین باشند. لیکن به احتساب «تعریف قانون»
مبنی بر:

«قواعد لازم الاجرا و دارای ضمانت اجرائی مشخص حکومت بمنظور لحاظ
نظم اجتماعی» شهروند خوب، شهروندی است که ضمن شناخت و دفاع از
حقوق فردی و جمعی خود، قانون را نیز می شناسد و عامل به آن است.
«شهروند خوب» مصداقاً ده ها و صدها و هزاران و بلکه میلیون ها
نفر از شهروندانی هستند که صرف نظر از خوشآیند یا بدآیندشان از
قوانین مصوب راهنمائی و رانندگی، از حق مشروع و طبیعی خود مبنی

بر «تصرف دلبخواهانه در چگونگی استفاده از وسیله نقلیه شخصی اش» داوطلبانه بنفع قانون عمومی و بمنظور رعایت و احترام به نظم تعریف شده در اجتماع، کنار می کشد.

طبیعتاً شهروند می تواند پاره ای از قوانین را «از جمله قانون رعایت حجاب اسلامی» را برنتابد اما رعایت طوابع شهروندی ایجاب می کند تا ایشان ضمن التزام و رعایت قانون در صورت تمایل جهت تغییر قوانین مورد اعتراض، اهتمام خود را از مسیرهای قانونی صرف تغییر آن کرده و در صورت ناکامی چاره ای جز تمکین به قانون را ندارند. از منظر یک شهروند خوب، می توان از قانون رضایت نداشت و همچنانکه می توان اهتمام خود را از مسیرهای قانونی صرف ابطال یا اصلاح قانون مورد اعتراض کرد. اما قطعاً نباید و نمی توان تن به قانون نداد.

قانون «منع استعمال سیگار» در پارک های عمومی شهر که ماه گذشته به تصویب شهرداری نیویورک رسید نمونه ای برجسته از التزام «شهروندان خوب» به قوانین موضوعه است. مطابق این قانون از تاریخ تصویب دیگر هیچ شهروندی در شهر نیویورک حق کشیدن سیگار در پارک های شهر را نداشته و در صورت استعمال ملزم به پرداخت جریمه 50 دلاری خواهد شد.

قانونی که مواجه با مخالفت سنگین شهروندان سیگاری نیویورک شد اما بمجرد تصویب جمیع شهروندان به احترام ساحت قانون خود را ملزم به رعایت آن کرده در عین حال که از طریق نمایندگان خود در کنگره ایالتی می کوشند با لابی ها و لوائج جانبی از امکانات قانونی جهت نقض این مصوبه بهره ببرند.

کلام آخر آنکه:

هر چند طی 32 سال حاکمیت جمهوری اسلامی مخالفان حجاب در ایران یا با توسل اصل «حق مالکیت انحصاری بر تن»! و یا با تشبث به مغلطه «حق انتخاب آزادانه پوشش» و یا با ابتلاء به اختلالات شخصیتی، یا جامعه را بلاگردان خود کردند و یا خود را فریفتند و یا موقتاً تصور فریب جامعه را فهم کردند اما بقول آمریکائی ها: بعضی ها را «می توان» همیشه فریب داد. همچنانکه بعضی اوقات «می توان» همه را فریب داد. اما به قطع و یقین نمی توان همه را برای همیشه فریفت!

لازم به ذکر است پیشتر و ذیل لینک های زیر بصورتی مشروح در خصوص چیستی و چرایی حجاب از حیث اخلاقی و عقلی نوشته بودم:

http://sokhand.blogspot.com/2010/06/blog-post_22.html
http://sokhand.blogspot.com/2010/04/blog-post_29.html
http://sokhand.blogspot.com/2010/06/blog-post_19.html
<http://www.sokhan.info/Farsi/Zan.htm>
<http://www.sokhan.info/Farsi/Hejab.htm>
http://sokhand.blogspot.com/2010/04/blog-post_05.html